

یاد نامه تقی زاده

بمناسبت وفات سید حسن تقی زاده

خاطراتی چند از تقی زاده

دکتر پرویز کاظمی

اسکن شد

یاد نامه تقی زاده

بمناسبت وفات سید حسن تقی زاده

خاطراتی چند از تقی زاده

دکتر پرویز کاظمی

خاطر اتی چند از تقی زاده*

دکتر پرویز
کاظمی

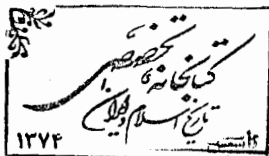
سید حسن تقی زاده ، آزاد مردی که قدر و مقام او بعد از مرگش
فزونتر و آشکارتر خواهد شد از میان ما رفت و نام نیکی از خود باقی گذاشت
که مدتها پایدار خواهد ماند.

بطوری که تاریخ شهادت می دهد او نه فقط مجاهد سرسخت
آزادی ، و از نخستین مبارزان راه حریت و مساوات و برادری برای مردم
این مرز و بوم در قرن حاضر ، و محقق دقیق و دانشمند عمیق و خدمتگزار
امین دولت و ملت ایران بود ، بلکه صاحب مکتب فضیلت و تقوی و
میهن پرستی و نگهبان علم و دانش ، و از مدافعان سرسخت زبان شیرین
پارسی بود .

نویسنده این سطور که سالیان دراز با آن رادمرد بی نظیر آشنائی
وحشر داشتم وظیفه خود می دانم مختصری از آنچه از او دیده و شنیده ام
باز گو کنم .

زمانی که در مدرسه اقدسیه درس می خواندم مجله « کاوه » با آن
سر لوحه عبرت انگیز که کاوه آهنگر را با درفش کاویانی ، و مردان گرز
بدست و نیزه دار نشان می دهد ، با مقالات شیوا و چاپ مرغوب که برای
خانواده ام می رسید به دستم آمد و بسا شوقی وافر تمام صفحات آن را
همواره خوانده بر خاطر می سپردم ، از همان وقت حس کردم که رویه ای
که باید در زندگی برای خود انتخاب کنم همانا راهنمای من در آن صاحب
مجله کاوه و نویسنده یا نویسندگان آن مقالات پر معنی که تمام آن مشحون

* نقل از مجله وحید شماره دوم (۳۰-۱۱-۴۸) با تجدید نظر نویسنده .



از میهن دوستی بلکه ایران پرستی بود می تواند باشد .

دست تقدیر باین منظور کمک کرد و در عنفوان شباب وقتی که هنوز در مراحل اولیه فرا گرفتن تحصیلات در مدرسه علوم سیاسی بودم، بنا باصرار خود و موافقت پدر مرحومم برای تکمیل تحصیلات روانه برلن شدم، چه در مجله کاهه مقالات متعددی در توصیف مفید بودن تحصیلات در آلمان با مخرج قابل تحمل نوشته می شد، و مؤسسه سرپرستی مخصوصی هم بهمت تقی زاده و دوستان آلمانی او برای ارشاد و کمک به محصلین ایرانی تأسیس شده بود . برادرم سید مصطفی کاظمی که از مجاهدین آزادی ، و در واقعه توب بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی شاه قاجار تفنگ بدوش از جمله مدافعان مجلس بود و بدین جهت با تقی زاده سابقه آشنائی و الفت داشت، و بعدها از ناطقین پر حرارت رد التیماتوم روس در طرد مورگان شوستر مشاور مالی دولت ایران و نهضت «یا مرگ یا استقلال» بود، و در مبارزه با عوامل خارجی در مجلس چهاردهم کسب شهرت کرد، نامه مشروحه در معرفی من به تقی زاده نوشت و با همراهی مرحوم سید ابوالحسن علوی که بعدها رایزن اقتصادی دولت ایران در سفارت برلن شد، با چند نفر محصل هم سن روانه برلن شدم و بعد از دو ماه مسافرت پر حادثه در عین آشوب کمونیستی در قفقاز از راه باکو، تفلیس، باطوم و اسلامبول به برلن رسیدم ، و بلافاصله به منزل تقی زاده رفتم و خود را معرفی کردم و نامه برادرم را تقدیم داشتم .

برخورد اول ما بسیار جالب بود. تقی زاده را از روی عکسهایش که او را سید طلبه مانند لاغری نشان می داد می شناختم ، و انتظار نداشتم مرد جا افتاده ای بالباس شیک فرنگی با قیافه گیرنده متفکری ببینم . بمحض اینکه مرا دید بمن خوش آمد گفت و اظهار داشت چند روز است منتظر آمدن شما هستم چه آقای علوی آمدن شما را بمن اطلاع داده بود. وقتی نامه برادرم را خواند بانهایت صفا و محبت مرا باطابق پذیرائی ساده

وبی آرایش خود راهنمایی کرد؛ و بمن گفت از این بعد مانند فرزند من هستید و آنچه از دست من برآید در کمک شما برای تحصیل و زندگی مرتب دریغ نخواهم کرد.

بعد از صرف چاشت مختصری بلافاصله خود براه افتاد و مرا به پانسیون ارزان قیمت مناسبی که برایم در نظر گرفته بود هدایت و اضافه کرد که شما باید چندروزی در برلن بمانید تا ترتیب کارهای شما را بدهم، ولی در این ایام می‌توانید هرروز بخانه من بیایید و در کتابخانه بقرائت کتب مورد علاقه خود بپردازید، و منزل مرا خانه خود بدانید. ضمناً مرا به معلم زبان آلمانی معرفی کرد تا صبحها را درس آلمانی بخوانم. این همه لطف و صفا چنان مرا مجذوب کرد که در واقع چند هفته‌ای که در برلن بودم پس از تحصیل زبان در اوقات فراغت بیشتر اوقات را در کتابخانه آن مرحوم می‌گذراندم. چون معلوم شد فهرست نویسی آن کتابخانه ناقص مانده است داوطلبانه قسمتی از آنرا تکمیل کردم، چه برائرسه سال تحصیل در مدرسه آلیانس به فرانسه آشنائی داشتم و فهرست برداری کتب از عهده من برمی آمد.

بدین طریق بگنجینه گرانبهای کتب برگزیده تقی زاده دست یافتیم و آنقدر که معلومات آن روز بمن اجازه می‌داد اجمالاً با مطالب آن کتب آشنائی پیدا کردم، و در واقع عشق بمطالعه و تحقیق از آن زمان، و در نتیجه فهرست برداری کتب آن و راهنمایی‌هایی که در این خصوص بمن کرد در من پیدا شد که هنوز با سالیان دراز تحصیل و آشنائی بچند زبان مهم خارجی، و مطالعه بسیار در اول وصف آن مانده‌ام، و بقول معروف «بدانم که ندانم». تقی زاده بمن بقدری پدرا نه مهربانی می‌کرد که چندبار مرا با خود به موزه‌های مختلف برلن از قبیل موزه تاریخ طبیعی و موزه نقاشی و غیره برد، و نسبت بآثار باستانی موزه‌ها و پرده‌های نقاشی و سایر اشیاء عتیقه موزه‌ها توضیحات مشروح و گرانبهای بمن داد.

روزی که مدتی در کتابخانه کار کرده بودم از من پرسید آیا مایلید با يك خانواده آلمانی آشنا شوید . چون اظهار اشتیاق کردم ، يك روز يكشنبه عصر مرا با خود بخانه‌ای در یکی از خیابانهای معروف عریض برلن بنام « کائردام » برد ، و در طبقهٔ دوم زنگ دری را فشرد . در که باز شد دختر سفید اندام زرین موی خوش‌روئی به پیشواز آمد و ما را بدرون ساختمان دعوت کرد . ما باطاق پذیرائی رفتیم . خانم نیم سال و مرد بلند قد تنومندی که مادر و پدر دختر بودند ما را بگرمی پذیرفتند ، و پس از صرف چای و صحبت‌های متفرقه که من کمتر آنها را می‌فهمیدم (چون تازه شروع بفراگرفتن زبان آلمانی کرده بودم) آن خانه را ترك کردیم . بدین طریق برای اولین بار بزندگی خانوادگی متوسط و نجیب آلمانی آشنا شدم ، و یکبار دیگر نیز با مرحوم تقی‌زاده بدان خانه رفتم و باز از همان صفا و لطف برخوردار شدیم . بعدها معلوم شد دختر خوش‌رو نامزد تقی‌زاده شده‌است ، و این همان خانم ارجمندی است که سالیان دراز همسر وفادار ، و در ایام کهولت و کسالت آن مرحوم پرستار و غمگسار وی بود . هر وقت بخانهٔ آن مرحوم می‌رفتم خانم بمن یادآوری می‌کرد که شما تنها ایرانی هستید که بخانهٔ ما آمده و پدر و مادر مرا شناخته‌اید . بعد از فوت پدر ، مادر خانم بتهران آمد و تا سالهای اخیر نزد دخترش اقامت گزید .

لطف و محبت تقی‌زاده بمن از آنجا آشکار شد که در قبال سثوالی که از من کرد که شما باید بقیهٔ تحصیلات متوسطه را در برلن و یا یکی از شهرهای آلمان بگذرانید و کدام شهر را انتخاب می‌کنید و اظهار تمایل من باینکه می‌خواهم در شهر کوچکی باشم که حتی المقدور هم وطنی در آن نباشد تا آداب معاشرت زندگی آلمانی را آزادانه فرا گیرم ، مرا روانهٔ شهر کوچکی در کنار دریای بالتیک بنام « ویسمار » که اکنون در منطقهٔ روسها است و ۲۸۰۰۰ نفر جمعیت و دو مدرسهٔ متوسطه پسرانه.

داشت، کرد، که فقط غلامعلی خان فرزند مرحوم محمد علی خان تربیت منسوب او در آن اقامت داشت و برای من راهنمای خوبی بود. من در آنجا در منزل سرهنگ بازنشسته ارتش که شکارچی ماهری بود و یک پسر هم سال من و دو دختر بزرگتر داشت، منزل گزیدم و روزها را به مدرسه می رفتم کم کم مهر و محبت آنها مرا فراگرفت و با آنها چنان مأنوس شدم که گوئی در خانواده خود زیست می کنم.

در حین چند سالی که در مدرسه متوسطه «ویسمار» و بعد «هیرشبرک» (در سیلزی) و در دانشگاه برلن تحصیل می کردم، تقی زاده بایران آمد و مأموریت های دولتی در خارجه یافت، و سرپرستی مابعهده هیأت آلمانی واگذار شد ولی تا زمانی که در آلمان اقامت داشت و چند بار که در برلن بیدار او رفتم با همان لطف و صفا و عواطف پدری با من برخورد می کرد، و چون از پیشرفت تحصیلات آگاه بود اظهار رضایت و شادمانی می کرد، و مرا تشویق به تحصیل مفید و دقیق برای خدمت به وطن می کرد.

پس از مدتی تحصیل در دانشگاه برلن برای تکمیل تحصیل روانه پاریس جهت تحصیل حقوق و اقتصاد در دانشکده ادبیات به تحصیل علوم اجتماعی پرداختم، و چند سال نیز از خرم معرفت و فرهنگ فرانسوی - که راستی دریای دانش ژرف و پهناوری است - بقدر بضاعت مزاجات خود خوشه چیدم.

اما هیچگاه تقی زاده و اندرزهای او را از یاد نبردم و همواره نصایح پدرا نه او را مد نظر داشتم. پس از پایان تحصیلات که به تهران آمدم از نخستین دیدارهایم ملاقات آن مرد ارجمند بود و بسابقه آشنائی بخانه او رفتم، او مرا با همان عوالم عطوفت و وداد پذیرفت. و از بازگشتم به وطن اظهار خرسندی کرد و توفیق مرا در خدمت به مردم آرزو نمود. بعدها هر چند روز یک بار بیدارش می رفتم و در روز پذیرائی

او در محفلی که ادبا و دانشمندان گرد آن شمع معرفت جمع آمده بودند از صحبت‌های او با آنها و از معلومات وسیعش کسب فیض می‌کردم و نیز از مصاحبت بی‌آلایش و دل‌پسندش بهره‌مند می‌شدم.

از آنجا که هر تحصیل کرده حقوق بعلت تحصیلات فنی در رشته حقوق و سیاست بفعالیت سیاسی تمایل دارد و ما با تأسیس جمعیت «امید ایران» در برلن و نشر مجله «فرنگستان» که ارگان آن بود، اصلاح طلبی و مبارزه با خرافات و لزوم آزادی زنان و سعی در بسط علم و دانش و تحصیلات ابتدائی مجانی را در سرلوحه مرام خود قرار داده و در آن راه کوششهایی کرده و در واقع فعالیت سیاسی را آغاز کرده بودیم، بایران که آمدم مایل بشرکت در احزاب سیاسی شدم و وقتی امکانات آن فراهم شد طبعاً به حزب «عامیون» که تقی‌زاده و حکیم‌الملک و حسین علاء و جمعی از اخیار دیگر از رهبران آن بودند پیوسته و بدین نحو با آنها خلطه و آمیزش بیشتری پیدا کردم، و می‌توانم بگویم سه مرد سیاسی نامبرده از حیث صفات و اخلاق اجتماعی و آزادگی در عصر حاضر نظیر نداشتند و از میهن پرستان استوار و مبارزان سرسخت پیکار در راه حریت بودند. چندی نگذشت که دردنبالهٔ فعالیت‌های سیاسی سرنوشت مرا روانهٔ مجلس سنا کرد و در آن مجلس کمتر روزی بود که مرحومان تقی‌زاده و حکیم‌الملک، و در مدت کوتاهی مرحوم علاء را که بسیار وقت شناس بودند نبینم، و در مسائل سیاسی و اجتماعی با آنها به بحث و فحص پرداخته و از آنها نکاتی چند در سیاست نیاموزم. مخصوصاً چون مخبر کمیسیون دارائی و بودجه و عضو کمیسیون دادگستری مجلس سنا بودم مرحوم تقی‌زاده که بواسطهٔ کبر سن گوشش سنگین شده بود و بدین جهت گفتگوهای مجلس علنی سنارا نمی‌توانست خوب بشنود راجع به لوایح مطروحه در مجلس توضیحات فنی و مفصلی از من می‌خواست که مشروحاً بنظر

ایشان می‌رسانیدم و با کمال دقت به توضیحات من گوش فرا داده و بعضی از آنها را یادداشت می‌کرد.

یکی از خاطرات جالبی که از او در مجلس سنا دارم راجع به سئوالی است از دولت که در لزوم جلوگیری از هجوم کلمات خارجی در زبان فارسی و مکاتبات اداری و حتی در لوحه مغازه‌ها که احساسات میهن‌پرستی هرایرانی واقعی را جریحه‌دار می‌کند تهیه کرده بودم، تا برای رفع آن ناهنجاری چاره اندیشند. وقتی سؤال را برای آن مرحوم خواندم چنان شادمان شد که دست مرا با شادمانی فشرد و بلافاصله امضاء خود را پای آن ورقه گذاشت، بعداً امضاءهای دیگر از جمله امضاء مرحومین علاء و جم و دیگر سناورها که همه علاقمند به جلوگیری از خطر تهاجم و اژه‌های بیگانه در زبان پارسی بودند به پای آن ورقه نهاده شد. اما بعلی آن سؤال در مجلس سنا مطرح نگردید ولی اصل آن ورقه موجود است، و هنوز اقدام مؤثری در این امر مهم نشده است.

مرحوم تقی‌زاده بععل معلول بودن کاسه زانو و پاها که در چند سال اخیر او را صندلی نشین بلکه زمین‌گیر کرده بود از کار و فعالیت تحقیقی و مطالعه کتاب باز نماند و همواره آشنایان و دوستانش را با همان صفا و گرمی سابق در خانه خود می‌پذیرفت، و هیچگاه از ناملايمات جسمی و روحی که دچارش شده بود اظهار تألم نمی‌کرد. فقط یکبار که خواست از صندلی چرخ‌دار پائین بیاید، و نتوانست، از او شنیدم که بالحنی دردناک از خداوند خواستار مرگ شد و مرا که در کنار او بودم اندوهناک کرد.

تقی‌زاده مردی بود که در دوران زندگی پرحادثه و افتخار خود

هرگز از اصولی که بآن معتقد بود منحرف نشد. فضیلت و تقوی و درستی و امانت در کارهای عمومی و خصوصی بحد و سواس، ودقت در کار و ایران دوستی از خصائل برجسته او بود.

مقام علمی و ادبی او را دانشمندان و تذکره نویسان ستوده‌اند و منکری ندارد تا بدانها اشاره کنم.

او بتمام معنی بقول فرنگیها مردی با «کارا کتر» که ترجمه آن «صفت» یا «خصلت» است بود، و مظهر همان خوئی است که خود نوشته و ذیلاً مندرج می‌شود. اعتقاد به آزادگی و آزادی حتی تا سالهای آخر عمر و یا اندوختن تجربه‌ها و گذشتن از آزمایشگاههای زندگی چنان در روح او رسوخ کرده بود که در آخرین نوشته وی در مقدمه کتاب خواندنی «آزادی و حیثیت انسانی» تألیف نویسنده شهیر محمدعلی جمال‌زاده بدین شرح منعکس شده است:

«بعقیده قاصر من آزادی بمعنای حقیقی آن بی وجود شهادت افراد و مردانگی و مردی و سرافرازی و شجاعت اخلاقی و استقامت و استواری و مقاومت در مقابل ارباب قدرت و جرأت و صراحت که این همه را می‌توان در يك کلمه خودمانی «صفت» و لفظ فرنگی «کارا کتر» خلاصه کرد وجود پیدا نمی‌کند، و آن همان است که «شانفور» دانشمند فرانسوی با استناد با سپار تیه گفته که شخص بتواند «نه» بگوید، و اهل تسلیم و زبونی و باز بقول خودمان بی‌صفت نباشد.»

«پس اگر کسی کاری برای اصلاح اساسی ملت و استقرار آزادی حقیقی می‌خواهد بکند باید از اینجا شروع کند و خصلت مردی و مردانگی و آزادی را پیروراند که هم منشاء اصلاح سیاسی و هم اصلاح اخلاق اجتماعی است، ورنه شغال نه صفات شیر را خواهد داشت و نه خصال سگ پاسبان را.»

آری! پس از سالها مبارزات سیاسی و خدمات دولتی و اجتماعی

و تحقیقات علمی و فلسفی او بدین نتیجه رسیده بود که راه اصلاح جامعه همانا پرورش آزادمردان و تقویت روح آزادگی و مردانگی و طرد عادات مذموم بندگی و تسلیم در مقابل زورمندان است.»

روانش شاد باد و خدایش بیامرزد که تقی زاده می تواند برای نسل حاضر و نسلهای آینده این سرزمین باستانی سرمشق برارنده ایمان بحقیقت، وظیفه شناسی باشد چه او صاحب مکتب ارزنده فضیلت و پاکدامنی و میهن پرستی و آزادگی و آزادمردی بود.